

ادب عربی، سال ۹، شماره ۱

بهار و تابستان ۱۳۹۶

## چندمعنایی واژگانی بر اساس دیدگاه معنی‌شناسی واژگانی شناختی (تحلیل موردی رمان *دروز بلغراد* اثر ربیع جابر)

جواد اصغری\*

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران

فاطمه جعفری

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران

(از ص ۲۱ تا ۳۷)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۷/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۶/۲۹

### چکیده

پژوهش حاضر، چند معنایی را در سطح واژگانی رمان *دروز بلغراد*؛ حکایه *حنا یعقوب* در سایه دیدگاه معنی‌شناسی واژگانی شناختی مورد بررسی قرار می‌دهد. هدف، تبیین چگونگی کارکرد این دیدگاه در تحلیل چندمعنایی، از طریق بررسی معانی برخی واژگان چندمعنای عربی است. بدین منظور ده واژه که در رمان با معانی متعدد به کار رفته است، انتخاب گردید و پس از تحلیل معانی آنها بر اساس اصول نظریه لیکاف و بروگمن، مشخص شد چندمعنایی از ویژگی‌های بنیادی واژه و نتیجه بسط استعاری معنای سرنمون است و نه حاصل کاربرد واژه در بافتی خاص و همچنین بسط استعاری معنای سرنمون ریشه در ماهیت ارتباط انسان با جهان خارج داشته و دارای بنیانی تجربی است. علاوه بر آن کارآمدی توجه به عناصر این نظریه چون طرحواره تصویری، مقوله شعاعی و سرنمون در معادل‌یابی صحیح واژگان چندمعنای عربی و نقش آنها در بهبود هرچه بیشتر کیفیت ترجمه نشان داده شد.

**واژه‌های کلیدی:** چندمعنایی، معنی‌شناسی شناختی، طرحواره تصویری، مقوله شعاعی، دروز بلغراد، ربیع جابر.

## ۱. مقدمه

ابهام واژگانی که یکی از مهم‌ترین چالش‌های ترجمه است، از جمله موضوعات مطرح در زبان‌شناسی معنایی است که هم‌نامی (*homonymy*) و چندمعنایی (*polysemy*) را دربرمی‌گیرد. «هم‌نامی را در اشاره به واژه‌هایی به کار می‌برند که معانی متعدد نامربوط دارند (مانند شیر، شانه، و تار در فارسی)، درحالی‌که چندمعنایی در اشاره به واژه‌هایی دارای معانی مرتبط به کار می‌رود» (راسخمهند، ۱۳۹۲: ۹۶-۹۷). «چندمعنایی واحدهای واژگانی، پدیده‌ای جهانی است و در همهٔ زبان‌ها، از خانواده‌های متفاوت، و در تمام دوره‌های تاریخی اتفاق می‌افتد» (افراشی و صامت جوکندان ۱۳۹۳: ۳۰). بنابراین مهم‌ترین مسئله در ترجمه این است که مترجم با چه دیدگاهی به متن می‌نگرد؟ آیا با این پیش فرض که هر واژه یک معنا دارد یا این که باور به چندمعنایی واژگان داشته است؟ هدف نگارندگان مقاله حاضر، تبیین چگونگی کارکرد نظریه‌های موجود در معنی‌شناسی واژگانی شناختی است مبنی بر این که چندمعنایی اصل و از ویژگی‌های بنیادین واژه‌ها و حاصل بسط استعاری معنای سرنمون آنهاست و این که آشنایی مترجمان با چنین تحلیلی تا چه حد می‌تواند بر کیفیت ترجمهٔ ارائه شده از سوی آنان تأثیر مثبت بگذارد. در این رابطه به تحلیل چندمعنایی برخی واژگان انتخابی از *رمان دروز بلگرد؛ حکایه حنا یعقوب/ دروزیان بلگرد؛ داستان حنا یعقوب* بر اساس این دیدگاه خواهند پرداخت.

شایان ذکر است که این اثر، رمانی تاریخی با ژانر ادبیات زندان از ربیع جابر، رمان نویس و روزنامه نگار جوان و مبتکر لبنانی است که از مطرح‌ترین نویسندگان نسل امروز جهان عرب به شمار می‌رود. این نویسندهٔ پر کار، در طول ۲۰ سال، ۱۸ اثر ادبی خلق کرده که بیش‌تر آنها به دیگر زبان‌ها از جمله فرانسه و آلمانی ترجمه شده است. صحنهٔ داستانی اکثر این آثار، لبنان و به ویژه بیروت است و به موضوع جنگ‌های داخلی لبنان، اسباب و علل، و عواقب و پیامدهای فاجعه بار انسانی آن می‌پردازد. این رمان که برندهٔ جایزهٔ بین المللی بوکر عربی ۲۰۱۲ است، علاوه بر بعد ادبی برجستهٔ آن، به دلیل وسعت واژگان چندمعنای به کار رفته در آن، پتانسیل آن را دارد که به عنوان منبعی مناسب برای پژوهش‌های زبانی در این حوزه مورد استفاده قرار گیرد.

وجود این پدیده در زبان عربی که زبان مورد بحث واژگان مقاله حاضر است، پیشتر توسط نیازی و حاجی‌زاده بررسی و مورد تأیید قرار گرفته است. ایشان با بررسی پدیدهٔ چندمعنایی در زبان عربی نشان داده‌اند که زبان‌شناسان قدیم و جدید عرب وجود

چندمعنایی (اشتراک لفظی) را در زبان عربی پذیرفته‌اند و آن را از تقسیمات اساسی در ارتباط با معانی قرار داده‌اند و شاید تنها اختلافی که میان آنها باشد، در مورد کثرت و قلت این پدیده و دایره شمول و گستردگی آن باشد (نیازی و حاجی‌زاده، ۱۳۸۵: ۹۸). قنبری نیز به بررسی این مسئله در زبان فارسی پرداخته و ضمن تأیید وجود این پدیده در زبان فارسی تعریفی از چندمعنایی و هم‌آوا-هم‌نویس ارائه کرده است: «چندمعنایی پدیده‌ای مربوط به واحدهایی از زبان با بیش از یک معنی است که در معانی خود حداقل یک مؤلفه معنایی مشترک را دارا باشند و هم‌آوا-هم‌نویس پدیده‌ای مربوط به واحدهای زبانی با بیش از یک معنی است که در معانی آنها حتی یک مؤلفه مشترک وجود نداشته باشد» (قنبری، ۱۳۷۷: چکیده).

اما از نقطه نظر استفاده از دیدگاه معنی‌شناسی شناختی در تحلیل چندمعنایی به صورت عملی در زبان عربی جز در زمینه متون دینی، پژوهشی در داخل کشور صورت نگرفته است و در زبان فارسی هم بررسی‌های محدودی انجام یافته است. پورابراهیم در مقاله‌ای با نام «چندمعنایی واژه «ید» در متون دینی در پرتو نظریه استعاره شناختی» به بررسی چندمعنایی این واژه پرداخته و نتیجه گرفته که معانی واژه دست، ارتباطی مجازی، استعاری (جهتی و ساختاری) دارند و معنای اصلی، به دلیل کاربردهای استعاری و مجاز مفهومی، دچار توسیع‌های معنایی، و در نتیجه چندمعنایی شده است. وی در این بررسی نشان داده است که تحلیل شناختی، منسجم‌تر از تحلیل‌های پیشین می‌تواند به ارتباط معانی یک کلمه چندمعنا بپردازد و باعث درک بهتر و شفاف‌تر معانی انتزاعی دینی خواهد شد (پورابراهیم، ۱۳۹۲: ۶۹). قائمی‌نیا در پژوهشی با عنوان «زبان‌شناسی شناختی و مطالعات قرآنی» ضمن ارائه تصویری کلی از این دانش، با ذکر مثال‌هایی از قرآن کریم، اهمیت مفاهیمی چون چشم‌انداز و ارتباط تعبیر با موقعیت‌های خارجی، شکل و پایه، مسیریما و مرزما و قالب در تحلیل قرآن نشان داده است (قائمی‌نیا، ۱۳۸۶: ۱). فیاضی و همکاران در مقاله‌ای تحت عنوان «خاستگاه استعاری افعال حسی چندمعنی در زبان فارسی از منظر معنی‌شناسی شناختی» به بررسی نقش استعاره در ایجاد چندمعنایی در زبان فارسی پرداخته و امکان آن را تأیید کرده‌اند (فیاضی، ۱۳۸۷: ۸۷). افراشی و صامت جوکندان در مقاله‌ای با عنوان «چندمعنایی نظام‌مند با رویکردی شناختی-تحلیل چندمعنایی فعل حسی «شنیدن» در زبان فارسی» نشان داده‌اند که الگوی تیلر برای ترسیم چندمعنایی فعل‌های حسی در زبان فارسی کارآیی دارد (افراشی

و صامت جوکندان، ۱۳۹۳: ۲۹). کریمی دوستان و روحی بایگی در مقاله‌ای به نام «بررسی چندمعنایی فعل سبک «زدن» از دیدگاه شناختی» نشان داده‌اند که چندمعنایی فعل سبک «زدن» بر مبنای بررسی فعل سنگین متناظر آن، پدیده‌ای نظام‌مند بوده و ساز و کارهای شناختی نظیر مقوله‌بندی (*Categorization*)، استعاره مفهومی (*Conceptual metaphor*) و طرحواره‌های تصویری (*Image schema*) در شکل‌گیری معانی مختلف این عنصر زبانی در قالب یک مقوله شعاعی (*Radial category*) نقش اساسی دارند (کریمی دوستان و روحی بایگی، آماده انتشار). خانبازی در پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «بررسی چندمعنایی افعال سبک (زدن) و (کشیدن) در افعال مرکب زبان فارسی بر اساس چهارچوب شناختی بروگمن» نشان داده است که برای فعل (زدن) دو طرحواره تصویری و برای فعل (کشیدن) پنج طرحواره تصویری بر اساس طرحواره نیرو- محرکه می‌توان در نظر گرفت (خانبازی، ۱۳۹۲: چکیده).

## ۲. چندمعنایی در مکتب ساخت‌گرا و نگرش شناختی

پدیده چندمعنایی از سوی مکاتب زبان‌شناسی مختلف به صورت‌های متفاوتی مورد بررسی قرار گرفته است. صفوی ضمن اشاره به پیشینه مطالعات زبان‌شناختی پژوهشگران غیرایرانی و ایرانی در زمینه چندمعنایی واژگانی، یکی از دقیق‌ترین بررسی‌های صورت گرفته در این زمینه را پژوهش‌های اولمان (*Ullmann*) می‌داند که چندمعنایی را از دو دیدگاه هم‌زمانی و درزمانی مطرح کرده و معتقد است که یک صورت زبانی یا در یک مقطع زمانی به طور هم‌زمان چند معنی داشته است یا در طول زمان معانی متفاوتی پیدا کرده است. وی چهار عامل را در پیدایش چندمعنایی مؤثر می‌داند:

۱. انتقال در کاربرد: گسترش معنایی به دلیل هم‌نشینی با صورت‌های دیگر مثل سفید در سفیدپوست و سفیدبخت.
۲. کاربرد ویژه: کاربرد یک واژه در مشاغل و حرفه‌های متعدد که منجر به چندمعنایی آن واژه می‌شود مثل واژه گوشه که در منزل به تلفظ اشاره دارد اما در میان پزشکان مصداق دیگری دارد.
۳. هنرآفرینی: کاربرد استعاری و مجازی واژه‌ها که منجر به چندمعنایی واژه می‌شود.

۴. تأثیرپذیری از زبان‌های بیگانه: مثل واژه فراز که علاوه بر معنای «بلندی» تحت تأثیر واژه *Phrase* فرانسه به معنای «عبارت یا سخن مهم و پرمعنی» نیز به کار می‌رود. (صفوی، ۱۳۸۰: ۵۲-۵۳).

در نگرش ساخت‌گرا، قواعد صوری دستگاه زبان که کاملاً مستقل از معنا هستند، ساختار عبارت‌های زبانی را تعیین می‌کنند (قائمی‌نیا، ۱۳۸۶: ۴). در این نگرش چندمعنایی واژه‌ها پدیده‌ای اتفاقی و محصول هم‌نشینی واژه‌هاست. به عبارتی فرض بنیادی در تحلیل چندمعنایی، کاربرد واژه در دل بافت‌های متفاوت و در هم‌نشینی با واژه‌های دیگر است (افراشی، ۱۳۹۳: ۳۱).

اما آنچه امروزه در میان زبان‌شناسان تحت عنوان معنی‌شناسی شناختی (*Cognitive semantics*) معرفی می‌شود، در اصل، وجوه مشترک آراء گروهی از معنی‌شناسان سه برهه اخیر، به ویژه لانگاکر (*Langacker*)، لیکاف (*Lakoff*)، بروگمن (*Brugman*)، جانسون (*Johnson*)، فوکونیه (*Fauconnier*)، تالمی (*Talmy*) و سویتسر (*Sweetser*) است» (صفوی، ۱۳۸۲: ۶۵).

دیدگاه معنی‌شناسی واژگانی شناختی اولین بار توسط بروگمن و لیکاف در بررسی معنای واژه در زبان، ارائه گردید. طبق این دیدگاه، دانش زبانی مستقل از سایر قوای ذهنی نیست و لذا از این نظر با دیدگاه ساخت‌گرایانی چون چامسکی (*Chomsky*) که دانش زبان را بعدی مستقل از سایر ابعاد ذهن می‌داند و بر ضرورت جدایی ذهن و زبان تأکید می‌کند، تفاوت دارد (کوک و نیوسان، ۱۳۹۳: ۷۳). نظریه معنی‌شناسی واژگانی شناختی بر پایه دیدگاه‌های لیکاف درباره مقوله‌بندی، انگاره‌های شناختی آرمانی و نیز استعاره و مجاز مفهومی شکل گرفته است. دیدگاه لیکاف درباره مقوله‌بندی مبتنی بر مقوله‌بندی ارائه شده از سوی رُش (*Rosch*) است. آزمایش‌های رُش نشان می‌دهد که «انسان‌ها اشیاء را نه بر اساس اصطلاحات نظری ثابت بلکه بر اساس پیش‌نمونه‌ها و شباهت‌های خانوادگی طبقه‌بندی می‌کنند» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۴: ۱۲۲). به عبارتی انسان‌ها با تکیه بر اصل اقتصاد شناختی (*Cognitive economy*) (ذخیره اطلاعات مشابه در یک مقوله) و ساختار تناسبی (*structure Correlational*) (مثل بال که خاص پرنده است نه موجود دیگر) می‌توانند مقولات را بسازند و آنها را نظم دهند. دیگر این‌که این مقوله‌بندی برای هر فرهنگ و یا خرده فرهنگ متفاوت است؛ چرا که هر فرهنگی بر حسب تعامل با محیط خود و تأکید بر آن به مقوله‌بندی می‌پردازد و محیط برای مقوله‌بندی محدودیت

ایجاد می‌کند. لیکاف با اتکا به این دیدگاه، نظریه انگاره‌های شناختی آرمانی (*Idealized cognitive models*) را مطرح کرد و آنها را نظام‌های دانش پیچیده‌ای معرفی نمود که «نقش ایجاد دانش پیش‌زمینه برای سازماندهی فضاهای ذهنی را دارند. طبق دیدگاه وی، این انگاره‌های شناختی بر اساس پنج اصل سازماندهی می‌شوند. این پنج اصل عبارت‌اند از طرحواره تصویری (*Image schema*)، گزاره‌ها (*Proposition*)، استعاره (*Metaphor*)، مجاز (*Metonymy*) و نمادپردازی (*Symbolism*)». برخی از انگاره‌های شناختی آرمانی بر اساس طرحواره‌های تصویری ترسیم می‌شوند. مثلاً تجربه ما از مکان بر اساس طرحواره تصویری، مانند حجم، مبدأ، راه، مقصد، جزء، کل، بالا، پایین، عقب، جلو و نظایر آن درک می‌شود. آن دسته از انگاره‌های شناختی آرمانی که حاصل گزاره‌اند مبنای تصویری ندارند، بلکه بر اساس قواعدی خاص ساخته می‌شوند. مثلاً ما انگاره شناختی از نحوه سفارش دادن غذا در رستوران داریم. این انگاره حاصل دانشی واقعی یا گزاره‌ای است و تابع برخی قواعد است. انگاره‌های شناختی استعاری حاصل نگاشت (*mapping*) از حوزه مبدأ به حوزه مقصد هستند. مثلاً نگاشت از حوزه مبدأ (سفر) به حوزه مقصد (عشق) باعث می‌شود جمله‌ای مانند «ما در زندگی مشترک راه درازی پیموده‌ایم» دارای معنی شود» (راسخمهند، ۱۳۹۲: ۹۴). استفاده از کلیشه‌ها، نمونه‌های بارز و سرمشق‌ها مثل جمله «او یک دیوید بکهام جدید است» نشان‌دهنده کاربرد مجاز در این انگاره‌هاست. در مورد استفاده از واحدهای نمادین نیز می‌توان به قالب‌های معنایی فیلمور (*Fillmore*) اشاره کرد، مثل قالب معنایی بازار که مفاهیمی چون خرید، فروش، قیمت و نظایر آن معنی می‌یابد.

در معنی‌شناسی واژگانی شناختی، واژه‌ها را مقولاتی می‌دانند که می‌توان آنها را با استفاده از انگاره‌های شناختی آرمانی بررسی کرد. لیکاف عنوان می‌دارد که واژه‌ها، مقولاتی پیچیده به نام مقولات شعاعی دارند. «مقوله شعاعی مقوله‌ای مفهومی است که در آن یک یا چند واژه در ارتباط با یک مفهوم مرکزی سازمان‌بندی شده‌اند، در مورد واژه نیز این گونه عنوان می‌شود که معانی اصلی آن، یا معانی سرنمونی، در مرکز این مقوله قرار می‌گیرند و معانی حاشیه‌ای دورتر از معانی اصلی هستند» (همان: ۹۸). طبق این نظریه چندمعنایی، اصل و یک‌معنایی، نادر است. چندمعنایی نیز برخلاف دیدگاه‌های غیرشناختی، حاصل کاربرد واژه در بافتی خاص نیست، بلکه از ویژگی‌های بنیادین واژه و حاصل بسط استعاری معنی سرنمون (*Prototype*) است.

در این رابطه نگرش شناختی دیگری هم هست که تیلر (*Taylor*) با توجه به نظریه شباهت‌های خانوادگی ویتگنشتاین (*Wittgenstein*)، آن را ارائه کرده است. نظریه تیلر مبتنی بر زنجیره‌های معنی است. برای مثال، یک واژه می‌تواند معانی متفاوتی از معنی یک تا چهار داشته باشد، که معنی یک، مبنای شکل‌گیری معنی دو واقع می‌شود، معنی دو مبنای شکل‌گیری معنی سه و الی آخر (افراشی، ۱۳۹۳: ۳۸).

در مقاله حاضر از اندیشه لیکاف برای تحلیل چندمعنایی شناختی واژگان انتخابی استفاده شده است.

### ۳. استعاره و مجاز

بررسی استعاره و مجاز بنیادی‌ترین بخش مطالعات معنی‌شناسی شناختی را شکل می‌دهد. لیکاف و جانسون اولین بار نظریه استعاره مفهومی را مطرح کردند. اتکای این نظریه بر این نکته است که «جایگاه استعاره اندیشه است و نه زبان، و استعاره بخشی مهم و جدایی‌ناپذیر از شیوه متعارف و معمول مفهوم‌سازی جهان توسط ماست، و رفتار روزمره ما بازتاب درک استعاری ما از تجربه است» (لیکاف، ۱۳۹۰: ۱۳۸).

در دیدگاه سنتی جمله‌ای مثل «وقت طلاست» یک بیان استعاری محسوب می‌شود اما در دیدگاه شناختی که استعاره حاصل الگویی شناختی و بخشی از تفکر است نه زبان، این جمله حاصل یک استعاره ذهنی است. مهم‌ترین این استعاره‌ها، استعاره‌هایی است که در زبان روزمره به صورت ناخودآگاه درآمده است. لیکاف و جانسون در این رابطه دو نکته مهم را گوشزد می‌کنند:

۱. عبارت‌های استعاری زبان ما، پیوند نظام‌مندی با مفاهیم استعاری دارند.

برای مثال در مورد مفهومی چون «بحث»، استعاره مفهومی «بحث، جنگ است» به‌واسطه گستره متنوعی از عبارت‌ها در زبان روزمره ما بازتاب می‌یابد:

«(بحث، جنگ است)»

- ادعاهای شما غیر قابل دفاع‌اند.

- به همه نقاط ضعف استدلال من حمله کرد.

- استدلالش را نابود کردم.

- هرگز در هیچ بحثی با او پیروز نشده‌ام» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۴: ۱۴).

همان‌طور که می‌بینیم اصطلاحات مربوط به قلمرو جنگ، شیوه‌ای نظام‌مند برای صحبت کردن درباره جنبه‌های نبردگونه بحث پدید می‌آورند. بخشی از شبکه مفهومی نبرد، مفهوم بحث را تا حدودی مشخص می‌سازد و زبان همین مفهوم را به کار می‌بندد. ۲. استعاره‌های مفهومی تصادفی نیستند و بر اساس تجربه‌های فیزیکی و فرهنگی ما در تعامل با جهان واقعی شکل گرفته و به عبارتی، مبنای تجربی دارند؛ برای مثال، درک جمله‌ای مانند «سال گذشته درآمد من بالا رفت.» بر اساس استعاره مفهومی «بیشتر، بالا است.» درک می‌شود یعنی درک بالا رفتن درآمد بر اساس این تجربه ممکن می‌شود که اگر به محتوای یک ظرف، ماده بیشتری بیفزاییم، سطح آن بالا می‌رود.

«مجاز و استعاره فرایندهای متفاوتی‌اند. استعاره اساساً شیوه‌ای است برای درک چیزی با توجه به چیز دیگر و نقش اصلی آن فهمیدن و درک کردن است. از سوی دیگر، مجاز نقش ارجاعی و اشاره‌ای دارد. یعنی، به ما اجازه می‌دهد از چیزی به جای چیز دیگری استفاده کنیم. اما مجاز تنها یک ابزار ارجاعی نیست، بلکه نقش زمینه‌سازی درک و دریافت را نیز بر عهده دارد» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۴: ۶۶). در مجاز نگاشت وجود ندارد؛ چون از دو حوزه معنایی مجزا تشکیل نمی‌شود. برای مثال در جمله «برای این پروژه به تعدادی مخ نیاز داریم» واژه «مخ» مجازاً به جای «افراد با استعداد» استفاده شده است. نکته مهم تنها این نیست که از یک جزء (مغز) به جای یک کل (انسان) استفاده می‌شود، بلکه انتخاب ویژگی خاصی از انسان یعنی استعداد که با مغز پیوند دارد نیز اهمیت دارد. از دیگر مجازهایی که ما در نظام مفهومی خود از آنها بهره‌مندیم، می‌توان به استفاده از تولیدکننده به جای محصول، مسئول به جای مأمور، محل کار به جای مسئول، مکان به جای نهاد و مکان به جای رویداد اشاره کرد. نکته قابل توجه این است که «مفاهیم مجازی، همانند استعاره‌ها، نه تنها ساختار زبان که ساختار اندیشه، نگرش و عملکرد ما را نیز مشخص می‌کنند. این مفاهیم، همانند مفاهیم استعاری، ریشه در تجربه‌های ما دارند» (همان: ۷۱).

#### ۴. بررسی واژگان انتخابی

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، واژگان انتخابی از رمان *دروز بلغراد؛ حکایه حنا یعقوب* است. در این رابطه پنج فعل و پنج اسم انتخاب شده تا از نظر معانی متفاوتی که در قسمت‌های مختلف متن بدان معانی به کار رفته است و نه تمام معانی احتمالی آن در خارج از این کتاب که مورد بحث ما نیست، بررسی گردد و البته در مواردی برای بررسی



آسان‌تر جمله‌ها خلاصه‌تر شده است. همچنین به دلیل آن که بعضاً معنای سرنمون (اولیه) واژه در میان جملات به کار رفته دیده نمی‌شد، قبل از ورود به بحث در هر مورد معنای اولیه از فرهنگ لغت استخراج شده است. «بی‌نشان‌ترین معنی یک واژه را می‌توان معنی اولیه آن تلقی کرد؛ زیرا افزایش معنی در هر واژه باعث نشاننداری آن واژه خواهد شد» (صفوی، ۱۳۸۰: ۶۵).

#### ۴-۱. فعل‌ها

##### - إحترقَ

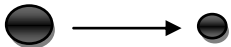
۱. «شَمَّ رائحة التبغ وهو یحترق» (جابر، ۲۰۱۱: ۱۷۷).

«بوی توتون آتش زده به مشامش رسید.» (جعفری، ۱۳۹۵: ۱۶۳).

۲. «احترقت دمعتهایا یوم ترملت.» (جابر، ۲۰۱۱: ۱۵).

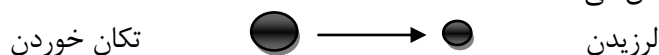
«اشکش از وقتی که بیوه شد خشکید» (جعفری، ۱۳۹۵: ۱۴).

نمونه‌های ۱ و ۲ شواهدی از چندمعنایی واژه «إحترقَ» در زبان عربی ارائه می‌دهد. طبق دیدگاه لیکاف دربارهٔ انگاره‌های مقولهٔ شعاعی، در تبیین چندمعنایی فعل «إحترقَ» باید دنبال یک معنی سرنمون باشیم که دیگر معنی بر اساس آن شکل گرفته باشد. در نمونهٔ ۱ کاربرد واژه «إحترقَ» در معنای آتش گرفتن و در آتش سوختن به عنوان سرنمون در نظر گرفته می‌شود. معنی این فعل در نمونهٔ ۲ حاصل بسط استعاری معنای سرنمون و استفاده از طرحوارهٔ تصویری جسمی شده از تجربهٔ این معنای اولیه است. دلیل این‌که استعارهٔ به کار رفته در جملهٔ ۲ عجیب به نظر می‌رسد، جدید بودن این استعاره است که در زبان روزمره آن‌قدر به کار نرفته تا به صورت ناخودآگاه درآید و برای فهم معنای آن نیاز به قدری اندیشیدن هست؛ چرا که هنوز جزو دانش شناختی ناخودآگاه ما در نیامده است. در واقع نویسندگان اینجا از طرحوارهٔ تصویری «دیگی پر از آب روی آتش جوشیدن» بهره گرفته است، به این گونه که آتش دل این بیوه‌زن چنان در طول سال‌های بی‌همسری شعله کشیده که اشک دیگ چشمش را تبخیر کرده و خشکانده است.

خشکیدن  آتش گرفتن

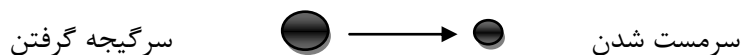
- خَفَقَ

۳. «خفقت أقمشة معلقة» (جابر، ۲۰۱۱: ۱۴).  
 «پارچه‌های آویزان به تکان درآمد (تکان خورد)» (جعفری، ۱۳۹۵: ۱۴).  
 ۴. «خفقت معدهم وشعروا أهم علی حافة» (جابر، ۲۰۱۱: ۱۳۷).  
 «دل‌شان لرزید و احساس کردند در لبهٔ مرزند.» (جعفری، ۱۳۹۵: ۱۲۷).  
 نمونهٔ ۳ را می‌توان معنای سرنمون این واژه در نظر گرفت که نوعی تکان نبض دار است. نمونهٔ ۴ بسط معنایی جدیدی است که فهم آن نیازمند اندیشه است. دقت در آن نشان می‌دهد معده مجازاً به دلیل مجاورت و نزدیکی با قلب، به جای آن استفاده شده است و دلیلش طرحوارهٔ تصویری حاصل از تجربهٔ «تپش قلب» در انسان است که آن را درست در سرمعه احساس می‌کند.



- داخَ

۵. «داخ من شدة الألم» (جابر، ۲۰۱۱: ۳۶).  
 «از شدت درد سرگیجه گرفت» (جعفری، ۱۳۹۵: ۳۴).  
 ۶. «وقفوا أمام الفرن حتی داخوا من رائحة الخبز» (جابر، ۲۰۱۱: ۱۶۷).  
 «جلوی نانوایی که ایستادند از بوی نان سرمست شدند» (جعفری، ۱۳۹۵: ۱۵۴).  
 در نمونه‌های بالا معنای بکار رفته در نمونهٔ ۵ معنای سرنمون واژه است. نقش «گیج رفتن» را که در این نمونه «سر» بازی می‌کند، در نمونهٔ ۶ به صورت انتزاعی درآمده، و برای روح انسان «سر» مجازی در نظر گرفته شده که بوی نان، هوشیاری را از آن می‌گیرد.



- كَسَرَ

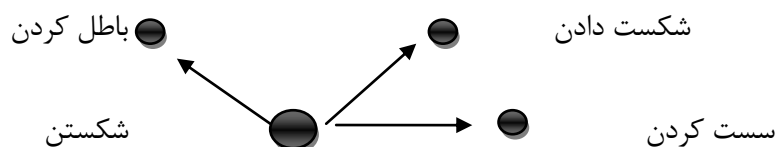
۷. «لم یکسروا الفروع ولم...» (جابر، ۲۰۱۱: ۵۱).  
 «نه شاخه‌ها را شکستند و نه...» (جعفری، ۱۳۹۵: ۴۷).  
 ۸. «بعد معارك ومذابح دامت ثلاثة أسابيع كسر الدروز المسيحيين» (جابر، ۲۰۱۱: ۱۲).  
 «بعد از درگیری‌ها و کشتارهایی که سه هفته به طول انجامید، دروزیان، مسیحیان را شکست دادند» (جعفری، ۱۳۹۵: ۱۱).  
 ۹. «ألقى عليهم السلام وكسر السحر» (جابر، ۲۰۱۱: ۱۰۸).

«به آنها سلام کرد و طلسم را شکست (باطل کرد)» (جعفری، ۱۳۹۵: ۱۰۰).

۱۰. «کسرت البنت إرادته» (جابر، ۲۰۱۱: ۱۲۰).

«دختر اراده او را سست کرد» (جعفری، ۱۳۹۵: ۱۱۱).

در نمونه ۷ کاربرد واژه «کَسَرَ» در معنای شکستن به عنوان سرنمون در نظر گرفته می‌شود. معنای این فعل در نمونه ۸ تا ۱۰ حاصل بسط استعاری معنای سرنمون و استفاده از طرحواره تصویری جسمی شده از تجربه این معنای اولیه است. در نمونه (۸) «المسیحیین»، در نمونه ۹ «السحر» و در نمونه ۱۰ «إرادته» به منزله یک ظرف شکستی در نظر گرفته شده است که می‌توان آن را شکست و خرد کرد.



#### – مَسَحَ

۱۱. «مسحت وجهها» (جابر، ۲۰۱۱: ۶۸).

«صورتش را پاک کرد» (جعفری، ۱۳۹۵: ۶۲).

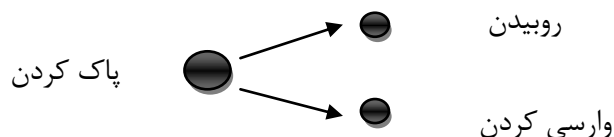
۱۲. «تغسل الثياب وتكنس وتمسح عند بيت بسترس» (جابر، ۲۰۱۱: ۸۵).

«در خانه بسترس رخت می‌شوید و رفت و روب می‌کند» (جعفری، ۱۳۹۵: ۷۸).

۱۳. «كان وجهه صوبي يمسح البرية بنظرته» (جابر، ۲۰۱۱: ۶۴).

«صورتش به سمت من بود و طبیعت را با نگاهش واری می‌کرد» (جعفری، ۱۳۹۵: ۵۹).

نمونه‌های ۱۱ تا ۱۳ شواهدی از چندمعنایی واژه «مَسَحَ» در معنای سرنمون «پاک کرد» ارائه می‌دهد. بنابراین معنای واژه «مَسَحَ» در نمونه ۱۱ معنای سرنمون این فعل خواهد بود. معنای نمونه‌های ۱۲ و ۱۳ نیز حاصل بسط استعاری معنای سرنمون است. طرحواره تصویری عینی حاصل از نمونه ۱۱ شخصی است که با کشیدن دست روی صورت چیزی مثل اشک یا گرد و غبار را از روی آن پاک می‌کند. نمونه ۱۲ نیز چیزی شبیه آن است جز این که پارچه‌ای برای گردگیری به دست اضافه می‌شود. اما در نمونه ۱۳ نقشی که دست در جمله ۱۱ بازی می‌کرد، به عهده چشم گذاشته شده که گویی چون دستی روی طبیعت کشیده می‌شود که استعاره از گرداندن نگاه در اطراف طبیعت و واری کردن آن است.



#### ۲-۴. اسم‌ها

##### - جلد:

۱۴. «عظامي ثقيلة في كيس جلدي و أحاول أن أرفعها لكنني بلا قوة» (جابر، ۲۰۱۱: ۱۰).  
 «یک مشت پوستم، پر از استخوان‌های سنگین که سعی دارم بلندش کنم اما نا ندارم»  
 (جعفری، ۱۳۹۵: ۱۰).

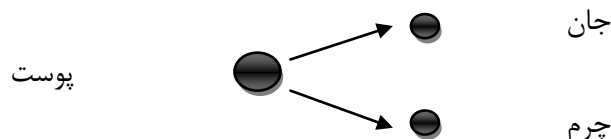
۱۵. «الناجون بجلودهم نرحوا إلى بيروت» (جابر، ۲۰۱۱: ۱۲).

«آنان که جان سالم به‌در برده بودند، به بیروت کوچیدند» (جعفری، ۱۳۹۵: ۱۱).

۱۶. «رأى بطرف العين القباقيب الخشب والمداسات الجلد السختيان متراصفة في المدخل»  
 (جابر، ۲۰۱۱: ۲۱).

«زیرچشمی به صندل‌های چوبی و کفش‌های چرم تیماجی نگریست که جلوی در  
 ورودی جفت شده بود» (جعفری، ۱۳۹۵: ۱۹).

معنای سرنمون «جلد»، پوست است که می‌توان به نوعی نمود آن را در نمونه ۱۴ دید هرچند که خود این جمله، بسط استعاری طرحوارة «حمل کردن کیسه‌ای سنگین» است که در این‌جا نویسنده، شدت لاغری شخصیت داستان را با تشبیه پوست او به کیسه‌ای که پر از استخوان‌های اوست نشان داده که از شدت ضعف نمی‌تواند وزن بدنش را تحمل کرده و سرپا بایستد. در نمونه ۱۵ پوست مجازا به جای «جان» به کار رفته و گویی پوست ظرفی است که جان درونش قرار دارد. در نمونه ۱۶ پوست، اشاره به پوست حیوان است که با ورود به قالب معنایی صنعت چرم‌سازی، معنای چرم پیدا کرده است.



##### - سقالة

۱۷. «رأى سقالة خشب تتدلى من حبال وتتأرجح وتخطب جنب البخرة» (جابر، ۲۰۱۱: ۳۰).

«پله چوبی آویخته از طنابی دید که تاب می خورد و به بدنه کشتی بخار برخورد می کرد» (جعفری، ۱۳۹۵: ۲۹).

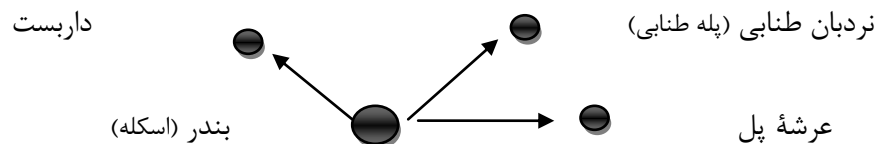
۱۸. «في اليوم الثالث نشروا خشباً للسقالة» (جابر، ۲۰۱۱: ۱۷۵).

«روز سوم برای ساختن عرشه پل چوب اره کردند» (جعفری، ۱۳۹۵: ۱۶۱).

۱۹. «كانوا يربطون الحبال حول الحجارة ويرفعونها بالعجلة الحديد على السقالات الخشب» (جابر، ۲۰۱۱: ۷۴).

«طنابها را دور سنگها می بستند و با چرخهای آهنی، روی داربستهای چوبی می گذاشتند» (جعفری، ۱۳۹۵: ۶۸).

اسقاله، سقالة، اصقالة، اسکله واژه دخیل به معنای بندر. مکان توقف کشتیها برای تخلیه و بارگیری، پل متحرک بین ساحل و کشتی (دهخدا: ذیل کلمات اسقالة و اسکله). معنای سرنمون این واژه بندر (اسکله) است که در هیچیک از نمونههای ۱۷ تا ۱۹ به این معنی نیامده است. طرحواره تصویری معنای سرنمون این واژه، ردیفی از چوبهای چیده شده در کنار هم روی یک چهارچوب و به صورت افقی است که اسکله را شکل می دهد. بسط این تصویر به پله طنابی کشتی که در نمونه ۱۷ نوع ساده تری از آن که شامل یک پله است دیده می شود و تنها تفاوت آن با معنای سرنمون چرخش آن از حالت افقی به عمودی است و چهارچوب آن که به جای چوب یا فلز، طناب است. در نمونه ۱۸ این واژه به عرشه پل چوبی که دقیقاً شبیه اسکله است اطلاق شده است و تنها تفاوت آن با معنای سرنمون امتداد یافتن آن تا سمت دیگر رودخانه است. در نمونه ۱۹ به داربستی که کارگران و بنایان روی آن نشسته و کار می کنند اطلاق شده است که در اینجا به نمونه ساده ای از آن که یک طبقه است اشاره شده که می تواند به صورت عمودی و برحسب طول ساختمان گسترش یابد. بنابراین در این مورد نیز شاهدیم که به کار گرفتن طرحواره های تصویری چگونه می تواند باعث تعدد معنایی یک واژه شود حتی اگر معانی انتزاعی از آن اراده نشود.

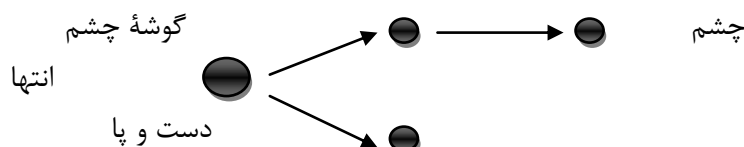


- طَرَف

۲۰. «فی طرف المركب جلس رجل أبيض الشعر عاری الصدر» (جابر، ۲۰۱۱: ۳۰).  
 «در عقب کشتی، مردی سپیدموی و بالاتنه‌لخت نشسته بود» (جعفری، ۱۳۹۵: ۲۸).  
 ۲۱. «مرّ أمام جامع السرای وهو یری بطرف العین القباقيب الخشب و...» (جابر، ۲۰۱۱: ۲۱).  
 «از جلوی مسجد جامع سرای که می‌گذشت، زیرچشمی به صندل‌های چوبی و ... نگریست.» (جعفری، ۱۳۹۵: ۱۹).

۲۲. «حاول أن یحرک ساقیه لکن الذعر شلّ أطرافه.» (جابر، ۲۰۱۱: ۲۳).  
 «خواست تکنی به پاهایش بدهد اما ترس دست و پایش را شل کرده بود.» (جعفری، ۱۳۹۵: ۲۲).

معنای سرنمون «طَرَف» به معنای انتها و پایان در نمونه (۲۰) به کار گرفته شده است. در نمونه (۲۱) طبق همین معنی به انتهای چشم (گوشه چشم) اشاره شده است. نکته جالب توجه که اشاره به آن در این جا خالی از لطف نیست، این است که در زبان عربی واژه «طَرَف» به تنهایی در معنای «چشم» به کار رفته است که دلیل آن مجاز استفاده از جزء به جای کل است و از این رو «طَرَف» که جزئی از چشم بوده به کل آن اطلاق گردیده است. در نمونه (۲۲) طرحواره عینی سر و ته داشتن اشیاء، باعث شده است، دست و پا به عنوان اول و آخر یا ابتدا و انتهای بدن در نظر گرفته شده و «أطراف» نام گیرد.

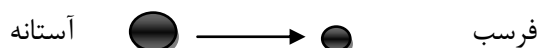


- عتبة

۲۳. «کانت بربارة تدب عند العتبة وتلعب مع الفراشات الملونة» (جابر، ۲۰۱۱: ۱۲).  
 «باربارا در آستانه، چهار دست و پا می‌رفت و با پروانه‌های رنگارنگ بازی می‌کرد» (جعفری، ۱۳۹۵: ۱۲).

۲۴. «العتبة فوق بابه جلبوها من عینبال» (جابر، ۲۰۱۱: ۱۲۸).  
 «فَرَسب بالای درش را از عینبال آورده‌اند» (جعفری، ۱۳۹۵: ۱۱۹).

در نمونه ۲۳ واژه «عتبة» در معنای سرنمون به کار رفته است. در نمونه ۲۴ ورود این واژه به قالب معنایی فن معماری باعث خلق معنای جدید و تعدد معنایی آن شده است. فرسب عضو افقی نمایان در معماری باستانی است که روی سرستون‌ها و زیر حاشیه افقی کتیبه قرار دارد.



- مرکز

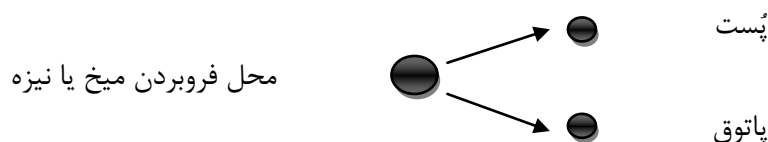
۲۵. «احد الحراس ترك مركزه» (جابر، ۲۰۱۱: ۱۴).

«یکی از نگهبانان پُستش را ترک کرد» (جعفری، ۱۳۹۵: ۱۳).

۲۶. «بات باب المرفأ مركزه الصباحی المفضل فی الفترة الاخیره» (جابر، ۲۰۱۱: ۲۱).

«این اواخر، ورودی بندر، پاتوق صبحگاهی‌اش شده بود» (جعفری، ۱۳۹۵: ۲۰).

در اصل لفظ «مرکز» «صیغه اسم ظرف از رکز بالفتح است که به معنی چیزی نوکدار مثل نیزه و جز آن در زمین فرو بردن است» (دهخدا: مدخل مرکز). بنابراین طرحواره تصویری مکان تثبیت نیزه یا جای کوبیدن میخ از طریق بسط استعاری در نمونه ۲۵ به معنای پُست و در نمونه ۲۶ به معنای پاتوق درآمدن است. گویی فرد خود را چون میخ یا نیزه‌ای بر این مکان دوخته و خود را در آن تثبیت کرده است.



۵. نتیجه

همان‌طور که ملاحظه شد، ده واژه چندمعنی از میان واژگان رمان *دروزر بلغراد* - حکایه حنا یعقوب انتخاب گردید و براساس اصول نظریه لیکاف و بروگمن مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت و نتایج زیر به دست آمد:

۱. اثبات کارآیی دیدگاه معنی‌شناسی واژگانی شناختی مبنی بر این‌که چندمعنایی نه حاصل کاربرد واژه در بافتی خاص بلکه از ویژگی‌های بنیادی واژه و نتیجه بسط استعاری معنای سرنمون است.

۲. اثبات صحت این دیدگاه که بسط استعاری معنای سرنمون، ریشه در ماهیت ارتباط انسان با جهان خارج داشته و به عبارتی دارای بنیانی تجربی است، با توجه به کارآمدی

این دیدگاه در تحلیل چندمعنایی واژگانی در زبان عربی که در این پژوهش نشان داده شد.

۳. کارآمدی این تحلیل به عنوان راهی برای حل مشکلات پیش روی مترجمان در معادل‌یابی صحیح واژگان چندمعنی که به بهبود هر چه بیشتر کیفیت ترجمه می‌انجامد.

## منابع

افراشی، آریتا و سیدسجاد صامت جوکندان، «چندمعنایی نظام‌مند با رویکردی شناختی؛ تحلیل چندمعنایی فعل حسی «شنیدن» در زبان فارسی»، *ادب پژوهی*، ش ۳۰، ۲۹-۵۹، دانشگاه گیلان، زمستان ۱۳۹۳.

پورابراهیم، شیرین، «چندمعنایی واژه «ید» در متون دینی در پرتو نظریه استعاره شناختی»، *کاوشی در پژوهش‌های زبان‌شناسی قرآن کریم*، سال دوم، ش ۱، ۶۹-۸۲، معاونت تحقیقات و فناوری دانشگاه اصفهان، بهار و تابستان ۱۳۹۲.

جابر، ربیع، *دروز بلغراد؛ حکایه حنا یعقوب*، بیروت، مرکز الثقافي العربی و دار الآداب للنشر و التوزیع، ۲۰۱۱.

جعفری، فاطمه، *دروزیان بلگراد؛ داستان حنا یعقوب*، تهران، افراز، ۱۳۹۵.

خانبازی، شقایق، «بررسی چندمعنایی افعال سبک (زدن) و (کشیدن) در افعال مرکب زبان فارسی بر اساس چارچوب شناختی بروگمن»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شیراز، ۱۳۹۲.

دهخدا، علی‌اکبر، *لغت‌نامه*، آنلاین، <http://www.vajehyab.com>

راسخ‌مهند، محمد، *درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی؛ نظریه‌ها و مفاهیم*، تهران، سمت، چاپ سوم، ۱۳۹۲.

صفوی، کورش، «بحثی درباره‌ی طرح‌های تصویری از دیدگاه معنی‌شناسی شناختی»، *نامه فرهنگستان*، ش ۲۱، ۶۵-۸۵، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تابستان ۱۳۸۲.

\_\_\_\_\_، «نگاهی تازه به مسئله چندمعنایی واژگانی»، *نامه فرهنگستان*، ش ۱۸، ۵۰-۶۷، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، پاییز ۱۳۸۰.

فیاضی، مریم‌سادات و همکاران، «خاستگاه استعاری افعال حسی چندمعنا در زبان فارسی از منظر معنی‌شناسی شناختی»، *ادب پژوهی*، ش ۶، ۸۷-۱۱۰، دانشگاه گیلان، زمستان ۱۳۸۷.

قائم‌نیا، علیرضا، «زبان‌شناسی و مطالعات قرآنی»، *ذهن*، ش ۳۰، ۱-۲۶، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تابستان ۱۳۸۶.

قنبری، عاطفه، «بررسی مسئله چندمعنایی در زبان فارسی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۷.



- کریمی دوستان، غلامحسین و زهرا روحی‌بایگی، «بررسی چندمعنایی فعل سبک «زدن» از دیدگاه شناختی»، آماده انتشار در جستارهای زبانی.
- کوک، وی.جی و مارک نیوسان، دستور زبان جهانی چامسکی، ترجمه ابراهیم چگنی، تهران، رهنما، چاپ دوم، ۱۳۹۳.
- لیکاف، جورج و مارک جانسون، استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم، ترجمه هاجر آقاابراهیمی، تهران، نشر علم، ۱۳۹۴.
- لیکاف، جورج، «نظریه معاصر استعاره»، ترجمه فرزانه سجودی، از کتاب استعاره؛ مبنای تفکر و ابزار زیبایی‌آفرینی، به کوشش فرهاد ساسانی، تهران، سوره مهر، چاپ دوم، ۱۳۹۰.
- نیازی، شهریار و مهین حاجی‌زاده، «پدیده چندمعنایی در زبان عربی»، فصلنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش ۱۷۷، ۸۱-۱۰۰، بهار ۱۳۸۵.